

تاریخ تمدن ایران

به وسیله آشنایی با تاریخ گذشته می توان حال را بهتر شناخت و آینده را نیکوتر ساخت. سرزمین کهن ایران که از هزاران سال پیش نهال فرهنگ و تمدن را در خود بارور ساخته است سهم بسزایی در رشد و تحول انسان داشته است.

ملتی که تاریخ خود را شناسد لاجرم محکوم به تکرار آن است. بسیاری از گذشتگان این سرزمین هر کدام سعی در ساختن بنای فرهنگ و تمدن آن داشته اند و اگر ضعف و خطایی از آنها سرزده است باید مورد عبرت ما واقع شود تا از تکرار چنین اشتباهاتی جلوگیری کنیم. در واقع به وسیله

آشنایی با تاریخ گذشته می توان حال را بهتر شناخت و آینده را نیکوتر ساخت. سرزمین کهن ایران که از هزاران سال پیش نهال فرهنگ و تمدن را در خود بارور ساخته است سهم بسزایی در رشد و تحول انسان داشته است. سرزمینی که زرتشت، فردوسی، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، ذکریای رازی، ابوریحان بیرونی، سعدی، حافظ، امیرکبیر و... از آن برخاسته اند و هر کدام دانش و معرفت را به بشریت ارزانی داشته اند.

تاریخ تمدن بیانگر نقش ارزنده ایرانیان در علوم و فنون است. این سرزمین نه فقط جنگاوران و جهانگیران را در خود جای داده است، بلکه اندیشه ورزان و خردمندانی بس بزرگ از آن برخاسته اند. سرزمینی با مردمانی که یکتاپرستی را از هزاران سال پیش آموخته اند، راستگویی و درستکاری رسم دیرینه شان و همواره «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» راهنمای آنان بوده است و برای رسیدن به این هدف ناگزیر از ریشه کن کردن زشتی و آلودگی بودند؛ چرا که در

محیطی که جولانگاه فقر، فساد و دروغ‌گویی باشد، مجال برای عمل کردن به چنین دستورالعمل الهی وجود نخواهد داشت.

ایجاد فضای امن و آرام میسر نمی‌گردد، مگر آن که به علم و دانایی میدان داده شود و این گونه

بود که از هزاران سال پیش نیاکان ما قدم در راه کسب علم و دانش نهادند و بدین ترتیب ایران تبدیل به مکانی برای برخورد علوم و فنون در دنیای باستان شد. پس از آن که حکومت‌های عظیم و

قدرتمند تشکیل شدند، می‌بایست توجه بیشتری به فرهنگ، علم و ادب می‌شد و در این راه،

ایرانی آن قدر گشاده دل و آزاد اندیش بود تا تفکرات متفاوت و حتی متناقض را در خود جای

دهد، در طول قرن‌ها حافظ فرهنگ و تمدن‌های مختلف و خود نیز پایه ریز فرهنگ والایی بود که نه

تنها بر فرهنگ و تمدن عظیم اسلامی نفوذ و تاثیر ویژه ای داشت بلکه بر ملل و اقوام دیگر نیز

اثرات پاینده و ارزنده ای باقی گذاشته است.

هنر عمده ایران همواره کسب علم و دستاوردهای فرهنگ‌های دیگر ملل و در عین حال ارایه

خلاقیتها و دستاوردهای خود بوده است. از زمان تشکیل حکومت مادها، که آریایی نژاد بودند، تا

کنون صدها حکومت و حاکم به قدرت رسیدند و منقرض شدند. در این میان فرهنگ ایران بر سایر

فرهنگ‌ها اثر گذاشت و از آن‌ها تاثیر پذیرفت اما هیچ‌گاه از صحنه تاریخ محو نشد. فرهنگ و

تمدن ساسانی که میراث دوران اشکانی و از سوی دیگر مادها، هخامنشیان و سلوکیان بود،

مقداری از فرهنگ سرزمین‌هایی چون یونان، چین، هند، ارمنه، روم و... را در خود داشت. فرهنگ

دوران ساسانیان حتی بعد از ورود اعراب به ایران نیز ادامه یافت.

در دوره ساسانیان علاوه بر فتح سرزمینها و جنگهای پی در پی، علوم مختلف رشد چشمگیری یافتند، در حقیقت فرهنگ و تمدن ایرانی در آن دوران سرآمد تواناترین ملل در آسیا بود. شناخت هر چه بهتر هر کشوری باعث ارایه نظریات و تحلیلهای دقیق تر راجع به فرهنگ و تاریخ آن کشور خواهد شد و در این میان پادشاهان ساسانی از اردشیر بابکان و شاپور به بعد وسایل آشنایی ایرانیان را با علوم مختلف مهیا می کردند. در دوره ساسانیان کتب پهلوی و یونانی در کتابخانه ها و یا آتشکده ها وجود داشت. سخن از سلسله ساسانی با قدمت بیش از چهار صد سال مبحثی نیست که با چندسطر و صفحه بتوان آن را خلاصه کرد اما تنها به گوشه ای از تلاش ایرانیان در این دوران، که همانا تاسیس یکی از عمده ترین مراکز علمی جهان باستان است، می توان اشاره مختصر کرد.

همان طور که در تاریخ ثبت است، سلسله ساسانیان توسط اردشیر بابکان تاسیس شد، اما پس از چند سال توسط اعراب مسلمان که ندای وحی را در سرزمین عربستان شنیده بودند، منقرض شد و بدین ترتیب ایران وارد دورانی نو و متفاوت از گذشته شد. در تمام دوران ساسانی حاکمان مختلف به کشور گشایی و جنگها پرداختند.

عمده ترین رقبای ایران در آن دوران روم بود. یکی از علل درگیری ایران و روم علاوه بر جاه طلبی، مسئله ارمنستان بود. حتی در یکی از این جنگها امپراتور روم به نام والرینوس توسط شاپور اسیر شد و این خود باعث اعتبار و عظمت خاندان ساسانی گشت. در این زمان علاوه بر جنگ های پی در پی، آیین ها و ادیان مختلفی هم توسط بنیادین و پیروان آنها اشاعه یافت همچون مانی، مزدک،

بود، مسیحیت و... اما دین رسمی ایرانیان زرتشت بود. یکی از پادشاهان معروف ساسانیان شاپور دوم؛ معروف به ذوالاکتاف بود. می گویند وی شانه های اسیران را برای عبرت دیگران سوراخ می کرد و از شانه هایشان طناب می گذرانید و آنان را به بیگاری می گرفت، به همین دلیل نزد ایرانیان به ذوالاکتاف (صاحب شانه‌ها) معروف شده است.

در زمان همین پادشاه، اوستا در ۲۱ نسگ (کتاب) تدوین و شهرهای مختلفی تاسیس شد. نام یکی از این شهرها جندی شاپور یا گندی شاپور بود که بسیاری از تاریخ نویسان نام «به از اندیو شاپور» را به آن نسبت داده اند. این شهر در جنوب غربی ایران در خوزستان و نزدیک شوشتر واقع شده بود. اکثر محققین دوره تاریخی ساسانیان را مبتکر اصول شهرسازی و معماری می دانند؛ چرا که شهرهای زیادی در این دوران ساخته شد.

جندی شاپور در زمان شاپور اردوگاه اسرای رومی بوده است. حتی بسیاری از مورخین اعدام مانی را در گندی شاپور ثبت کرده اند. یعقوب لیث صفاری نیز بر اثر بیماری در این شهر درگذشت. در زمان ساسانیان تجارت رونق بسیاری داشت ایران واسط تجارت بین شرق و غرب بود. پارچه های

ابریشمی حریر در کارگاههای شوشتر و جندی شاپور بافته می شد. ساسانیان در آغاز به سه خط یونانی، اشکانی و ساسانی می نوشتند. خط رایج ساسانی، به فرس میانه یا پهلوی ساسانی معروف است که خواندن و نوشتن با آن بسیار مشکل بود. این خط قرابت زیادی با خط رایج زمان اشکانی داشت، به همین دلیل آن را پهلوی اشکانی گفته اند که هر دو دارای یک ریشه است. زبان دوران ساسانیان پهلوی (فارسی میانه) بود که در واقع پدر فارسی کنونی است. سازمان اجتماعی

ایرانیان از زمان ساسانیان منظم شد. توجه و علاقه به علم، به خصوص در اواخر دوره ساسانی باعث تالیف و ترجمه کتب مختلفی از زبانهای یونانی، سانسکریت، چینی و غیره شد.

خسرو اول که لقبش انوشیروان (روح جاویدان) بود، در سال ۵۳۱ بر تخت نشست. وزارت

انوشیروان برعهده بزرگمهر بود که به دانایی و کیاست شهرت داشت. انوشیروان علاوه بر ایران نزد

اعراب و حتی بیزانس به عنوان حکمران حکیم شهرت داشت. عسروی دوران درخشان و متحول

فرهنگ ایران باستان است. انوشیروان ایران را به چهار بخش (پازگوس) تقسیم کرد، اموال و

املاک بزرگان به آنان باز گردانده شد، اخذ مالیات اصلاح شد و حتی هزینه عروسی بسیاری از

جوانان فراهم شد و نکته ای که مورد نظر این مقاله است، این است که دانشگاه جندی شاپور که

در نوع خود از مهمترین مراکز علمی دنیای کهن بود در این دوران.

این مدرسه گرچه از زمان شاپور اول پایه ریزی شده بود اما توسط این پادشاه تعمیر و گسترش

یافت، دانشگاه جندی شاپور از مهمترین مراکز آموزشی و تحقیقی دنیای آن زمان بود که تعداد

زیادی دانشمند و پزشک در آن مشغول به تدریس، تحصیل و طبابت بودند. در این مرکز علاوه بر

کتب تالیف شده دانشمندان ایرانی بسیاری از کتابهای یونانی و هندی را به پهلوی ترجمه کرده و

آن ها را تعلیم می دادند. با مطالعه و بررسی این دانشگاه می توان به قدمت تعلیم و تعلم رسمی در

ایران پی برد.

در زمان انوشیروان عده ای از فلاسفه یونان، که بعد از تعطیلی آکادمی آتن به دلیل تعصب

امپراطوری روم به ایران پناهنده شدند، مورد حمایت این پادشاه قرار گرفتند. آنان در دانشگاه

جندی شاپور به تدریس مشغول شدند. انوشیروان حتی عده ای را به هندوستان فرستاد تا به فراگیری علوم بپردازد. طب یونان در مدرسه جندی شاپور رواج یافت. فلسفه ارسطو و افلاطون در زمان انوشیروان به فارسی ترجمه شد. برزویه طبیب نیز در زمان انوشیروان به هند رفت و با تنی چند از دانشمندان و کتب هند به ایران بازگشت.

مدرسه جندی شاپور در علم کیمیا (شیمی)، زیست شناسی و علوم پزشکی نقش مهمی داشته است. در این مدرسه آموزش و گفت و گو به زبان سریانی بود. از آنجا که زبان سریانی نزدیکی زیادی به زبان عربی دارد این امر خود باعث انتقال سریع و ساده تر علوم عهد باستان به دوره اسلامی شد. انوشیروان گذشته از تاسیس دانشکده طب جندی شاپور به تاسیس مدرسه دیگری که در آن ریاضیات، فلسفه و نجوم تدریس می شد در جندی شاپور اقدام کرد. تدریس در این زمینه کاملاً به زبان یونانی بود ولی شکی نیست که عامل زبان فارسی نیز به طور غیرمثنی مخصوصاً در رشته داروسازی وجود داشته است.

پیوستگی بزرگ میان طب اسلامی و یونانی را باید در پزشکی اواخر دوره ساسانی، به ویژه در مدرسه جندی شاپور جست و جو کرد.

شرق شناسی و مظلومیت تاریخ و فرهنگ ایران

اروپائی ها خود را پیشقراولان فرهنگی و مدنی همه انسانها در همه مکانها و زمانها می شمارند و تصور می کنند تعالی و ترقی هر جامعه ای در آن است که خود را در مسیر «اروپایی شدن» قرار

دهد ... به همین دلیل فرهنگهای دیگران را با دیدی حقارت آمیز، عقب مانده و بی ارزش در روزگار جدید معرفی می کنند.

اروپائی ها خود را پیشقراولان فرهنگی و مدنی همه انسانها در همه مکانها و زمانها می شمارند و

تصور می کنند تعالی و ترقی هر جامعه ای در آن است که خود را در مسیر «اروپایی شدن» قرار

دهد ... به همین دلیل فرهنگهای دیگران را با دیدی حقارت آمیز، عقب مانده و بی ارزش در روزگار جدید معرفی می کنند.

استعمار و سلطه بیگانگان از سده های پیش بدین سو، نابودی فرهنگ ایران، یا انحراف آن را از

پایگاه های اصیل، تدارک می کردند و با شیوه های مرموز توانستند با خط و ربطهای ضد علمی و

غیر عینی در جامعه ی ما اثر گذارند و چه بسا کژاندیشی ها و نادرستی های موجود در فضای

فرهنگی شرق شناسی به معنای اعم، و اسلام شناسی و ایران شناسی به معنای اخص از همین طریق

ایجاد شده باشد.

بسیاری کسان که در گذشته خود را شرق شناس، اسلام شناس، و ایران شناس و جز اینها قلمداد

می کردند و متأسفانه خط و ربطشان در جامعه ی ما در دوره ستمشاهی، اثر گذاشت، زمانه نشان داد

که از کار گزاران فرهنگی استعمار و سیاستهای تجاوزگرانه کشورهای متبوع خود بوده اند.

نوشته های مغرضانه ی آنان به گونه ای در درون میهن اسلامی ما آشفته گی فرهنگی، القانات سیاسی،

نابهنجاری های اجتماعی به وجود آورد که پاره ای از ایرانیان مسلمان در نوعی بی هویتی و از خود

بیگانگی قرار گرفتند. بیهوده نیست اگر هنوز هم ملی گراها از شاهنامه با دید ویژه ی خود طرفداری

می کنند و این کتاب عظیم را که مشحون از فرهنگ والای اسلامی - شیعی است، از این جهت در مظلومیت تاریخی قرار می دهند. از سوی دیگر، در کشورهای سلطه گر، منابع عظیمی از شناخت ایران و احوال و آثار و خلیات و جماعتها و گروهها فراهم آمد و دولتهای سلطه گر، برای تداوم سیطره‌ی ضد انسانی و شوم خود از همان آثار و نوشتارها و تحلیلها سود جستند.

این جانب به هیچ وجه، مقام ارزنده و منزله پاره‌ای از شرق شناسان و اسلام شناسان و ایرانشناسان را که بی هیچ غرض و سوء و نیت شوم، با علاقه‌مندی تمام به مطالعه و بررسی مسائل ادبی و فلسفی و عرفانی و تاریخی و اجتماعی دیار ما و عالم اسلام و مشرق زمین پرداخته‌اند، فراموش نمی کنم و آگاهم که این گروه محقق و دانشمند، بسیاری از زوایا و خفایای تاریخی و فرهنگی جهان ما را روشن کرده‌اند و در پاره‌ای جهات مستقیم و غیر مستقیم، مطالعات علمی را به محققان و پژوهشگران ایرانی آموخته‌اند و به همین دلیل به حکم علم و فضیلت و ارزشهای اسلامی و اخلاقی، احترام آنان بر همه‌ی ما تکلیف است. سخن و مراد من خط مشی کلی حاکم بر مطالعات ایرانی مبتنی بر سیاست و اهدافی است که گاه دانشمندان بی‌آلایش مغرب زمین، خود نیز از روایی آن در پاره‌ای زمانها، آزرده خاطر بوده‌اند و گویی که شرایط تجسسی استعمار ساخته، آنان را نیز در موقعیتی قرار می داده که بسختی می توانستند آنچه را که می دانستند، بیان کنند و به رشته‌ی تحریر کشند.

غربیان پس از پایان شناخت تاریخی از مشرق که ریشه در ایران باستانی ما دارد، و نیز دوران تعصب آمیز و کینه توزانه‌ی عصر اسکولاستیک از اسلام که امروز محققان راستین اروپایی از بیان

آن شرمندگی دارند، پس از رنسانس اروپایی با توجه به فرهنگهای یونان و رم، و ارتباط تاریخی آنها با فرهنگهای مردم آسیای غربی و ایران و چین و هند، دوران جدید ایرانشناسی را آغاز کردند. اما اروپا با پیشرفتهای علمی و تکنولوژیک به دنبال یک سلسله انقلابات اجتماعی و سیاسی به مرحله‌ای رسید که به گمان ما صبغه‌ای از استکبار دارد، و آن پذیرش اصل مرکزیت اروپا یا *Eropeocentrisme* است.

با قبول این اصل، گمان اروپاییان بر این بود و هنوز هم گه گاه بر آن پا می‌فشارند، که تمدن بشر در یک خط سیر واحد و تغییر ناپذیر در حرکت است و اروپا پیشقراول کاروان فرهنگی و مدنی همه‌ی انسانها، در همه‌ی مکانها و زمانهاست و تعالی و ترقی هر جامعه‌ای در آن است که خود را در مسیری قرار دهد که سرانجام «اروپایی» شود. این اندیشه‌ی جهانشمولی فرهنگ اروپا بسیاری از دانشمندان لیبرال و سوسیالیست و حتی انقلابی را در آن قاره و کشورهای دیگر تحت تأثیر قرار داد. تقسیم‌بندی‌هایی که از تاریخ و حرکت جوامع کرده‌اند، کمابیش همه نمایانگر این اصل است. واژه‌ها چند گانه است، اما مفهوم و برداشت یگانه. اغلب آنها فرهنگهای دیگران را با دیدی حقارت‌آمیز، عقب‌مانده و بی‌ارزش در روزگار جدید، معرفی کرده‌اند و شناخت آنها را به همان گونه دانسته‌اند که شناخت پدیده‌های ملموس فیزیکی؛ به زبان دیگر: شناخت ادب و عرفان، فلسفه، حماسه و تاریخ و عشق و دیانت شرقیان برای آن گروه از پژوهشگران، در همان حدود رسمی بود که پدیدارهای مادی، اعم از «زیرخاکی» یا «روخاکی» که در دانش باستانشناسی مورد بررسی و پژوهش قرار دارد. همان سان که شمشیر عهد هخامنشی، معبد دوره‌ی اشکانی، کوزه یا بافته‌های زرین عصر ساسانی، پدیده‌ای دیداری و «عتیقه» به شمار می‌رفت، کلمات آسمانی، بیانات

ائمه‌ی اطهار (ع)، مواظظ حکما و متکلمان، اندرزهای شاهنامه، حکم شیخ اجل سعدی، غزلیات حافظ یا مساجد و مراقد و مشاهد، و صدها هنر اندیشه گرانه و دست ساخته‌ی ایرانی، و تمام رفتارها و کردارهای مبتنی بر فضیلت و انسانیت، همه و همه در زمره‌ی اشیای بدون روح، بدون وظیفه و خالی از هرگونه پویایی و کارایی، مورد بررسی مادی گرانه قرار می‌گرفت.

این روش و برداشت بدان سان که در آغاز گفتار به عرض رسید، با موج تبلیغاتی و مالی که قدرتهای مغرب زمین تهیه کرده بودند در جامعه‌ی اسلامی ما اثر گذاشت. تاریخ ایران تکه تکه می‌شد، فرهنگ یکپارچه‌ی ایران پاره پاره می‌شد. دوره‌بندی‌های مخدوش، منطقه‌سازی‌های مغرضانه، قوم‌سازی‌ها، ملت‌سازی‌ها، زبان‌سازی‌ها، نژاد‌سازی‌ها و مذهب‌سازی‌های گوناگون به

قصد ایجاد آشوب و درهم‌ریزی وحدت ملی و فرهنگی و دینی، از سوی کارگزاران فرهنگی استعمار شرق و غرب، توسعه و روایی می‌یافت و بسیار کسان که از بطن و متن فرهنگی و اسلام دور افتاده بودند، با گرایشهای مختلف، نوعی «شستشوی مغزی» می‌یافتند، از خود بیگانه می‌گردیدند و همان گفته‌های بی‌پایه و بی‌مایه‌ی غربیان را بیان می‌کردند، اروپا را قبله‌ی آمال و پایگاه امیال خود می‌یافتند و چون بعضاً اقتصاد و سیاست را نیز در خدمت داشتند، همگامی‌های

خود را در این باره «سیستمی» تر می‌کردند و سرانجام جامعه‌ی فرهنگی و فرهنگ ساخته و فرهنگ ساز ما را به گونه‌ای در می‌آوردند که برخی از تحصیلکرده‌های دوران پیش از انقلاب، نه تنها ارزشهای مثبت و علمی غرب را اقتباس نکردند، بلکه بسیاری از ارزشهای والای اجتماعی خود را نیز از دست دادند و قدرتمداران آنان، ملت بزرگ ما را از همه لحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، مصرف‌کننده‌ی غرب کردند و شگفتا، روزگاری پیش آوردند که حتی در شناخت

خود متکی به آرا و نظریات غربیان گردیدند، آن هم به آن دسته از غربیان که به عنوان کارگزاران «علمی» در کانون قدرت استعمار و امپریالیسم فرهنگی به خدمت درآمده بودند.

انقلاب اسلامی ملت ایران، که دارای چندین عامل و انگیزه‌ی بنیادی است، بی‌تردید، مهمترین و با

ارج‌ترین آنها حرکتی است که جامعه در بازگشت به خود و پیدا کردن هویت اسلامی خود نشان داده است. در این حرکت، زیر لوای انقلاب اسلامی، جامعه هدف را در آن دانسته است که به

«خود» باز گردد و «خود شود» و در فراگرد «خود بودن»، همه‌گام «شدن» و تحول و حرکت

سازنده و آینده‌نگری فرهنگی را هدف قرار دهد. چه بازگشت به ذخایر و ارزشهای فرهنگی کهن

بدین اعتبار و دلیل است که بندهای پاره شده به پیکر دیانت و ملت اتصال یابد و جامعه مبتنی بر

ارزش و فرهنگ، به عنوان موجودی مستقل و آزاد، با درایت و کیاست هر چه تمامتر، راه آینده و

جهان توقف ناپذیر را در پیش گیرد. بی‌شک مفهوم بازگشت بدان گونه که دشمنان ضد فرهنگی

ما در حد «ارتجاع» از آن تفسیر می‌کنند، نیست.

اما کلام سوم، آنها که در خارج از ایران هستند و درباره‌ی اسلام و ایران کتاب می‌نویسند و

مقالات و رسالات انتشار می‌دهند، چون گلدزیهرها و آخرین و کثیف‌ترینشان سلمان رشدی و نیز

مغرضان و کینه‌توزان و وابستگان به استعمار قدیم و جدید، و فراریان ایرانی که به گونه‌ای خود را

به دشمنان اسلام و ایران فروخته‌اند، همه چون مأمورند، لابد معذورند، اما در مقابل اینان محققان و

پژوهشگران بسیاری در اروپا و امریکا و دیگر قاره‌های جهان هستند که پژوهشهای آنان بی‌غرضانه

و علمی است و گاه در «حدّ سند» معتبر است و اگر کم و کاستی در آثار بعضی از آنان دیده شود،

به علت غرض ورزی و عناد نیست، کما اینکه در میان مؤلفان و محققان خودمان نیز امکان نقصان وجود دارد. باید ترتیبی اتخاذ کنیم تا مراکز ایرانشناسی و اسلام‌شناسی در تمام زمینه‌های هنری، باستان‌شناسی، فلسفی، دینی، عرفانی، زبان‌شناسی، تاریخی و جز اینها بتوانند با همه‌ی ایرانشناسان کشورمان در ارتباط فرهنگی قرار گیرند. همکاری‌های دانشگاهی آنچنان رونق یابد تا در مطالعات ایرانی و اسلامی، همه‌ی پژوهشگران جهانی از هر قاره و هر کشوری به سهولت بتوانند کارهای علمی خود را ادامه دهند. دانشجویان خارجی رشته‌های علوم و ادب فارسی یعنی ایرانشناسان آینده قادر باشند و محققان ایرانی بتوانند آگاهی‌ها و دانش‌های خود را در اختیار پژوهندگان ایرانشناسی و اسلام‌شناسی قرار دهند. کتابها و مجلات و نشریات و حتی رونوشتها یا میکروفیلیمهای کتابهای خطی به آسانی در اختیار پژوهندگان قرار گیرد و به نیازهای تحقیقاتی همه‌ی علاقه‌مندان به پژوهش‌های ایرانی و اسلامی پاسخ داده شود. تا زمانی که این تعاطی افکار و برخوردهای درست علمی صورت نگیرد، واقعیتها آن سان که باید آشکار نخواهد شد.

تمدن شکوفای اسلام، جهانی است و ملت‌هایی چند در ایجاد آن کوشش کرده‌اند که البته سهم ایران بسیار است؛ همچنین اینکه تمدن امروز بشر، ریشه در تمدن تاریخی اسلام و ایران دارد، مورد قبول همه‌ی محققان و تاریخ‌نگاران است. با قبول جهانشمولی تمدن ایران، و حرکت فرهنگی ایران در تمدن اسلام و زبان فارسی نه فقط به عنوان گویش ایرانیان بلکه به عنوان زبان معرفت و علوم اسلامی در فرهنگ جهان، می‌توانیم به این نتیجه برسیم. اگر ما به عنوان دیانت و ملیت موظف به شناخت خود و فرهنگ خود هستیم، جهان به دور از اغراض و ناشایستگی‌ها، برای شناخت عناصر مدنی و فرهنگی خود ناگزیر است فرهنگ مردم این بخش از جهان را بشناسد و در قلب

فرهنگهای این منطقه، ایران قرار دارد که به گونه‌ی کانونی از تمدن اسلامی، همه گاه، جایگاهی والا داشته است.

چگونه ممکن است جهان درباره‌ی اسلام، تاریخ، فرهنگ، دین، عشق و محبت، جنگ و عقیده سخن بگوید و نامی از کشور ما در آن نباشد. در سرتاسر تاریخ جهان، هیچ امر و واقعه‌ی مهمی پدید نیامده مگر به گونه‌ای که با کشور ما پیوند داشته است.

فرهنگ ایران، از یک سو در پیوند با اسلام و گذشته‌ی تاریخی خود، پویا و حرکت آفرین و آینده‌ساز شناخته شده است، اما گستره‌ی آن از آنچه حد و مرزهای کنونی مشخص می‌کنند، فراتر و نیز دامنه‌اش، دانشهای چندی را در بر می‌گیرد که حتماً متخصصان ایرانشناسی به آن توجه خاص دارند، آنچه موقتاً به ذهن این جانب آمده از این قرار است:

(۱) شناخت ایران اسلامی و جغرافیای تاریخی آن از قدیمی‌ترین ایام تا روزگار کنونی، و تحولات معرفه‌الارضی و تغییرات اقلیمی، آب و هوا و انواع رویدنی‌ها و جنگلها و جانوران گوناگون و زیست و حیات طبیعی و حرکتها و مهاجرتهاى آنها.

(۲) شناخت تصرفهای فرهنگی در طبیعت، ایجاد سکونتگاهها، بناهای گوناگون باستانی و تاریخی، کشف و حفاری‌های علمی، شهرها و روستاها، ماندگاری مادی زندگی انسان، انواع هنرهای تجسمی و دست ساخته‌های ایرانی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی.

(۳) شناخت ادیان و فلسفه‌ها و اندیشه‌های باستانی و تاریخی، اسلام و تاریخ فرهنگ اسلام و تمدن اسلام در ایران و نقش ایران در گسترش و رشد جهانی اسلام در تمام زمینه‌ها.

۴) شناخت زبانها و لهجه‌ها و گویشهای ایرانی و بررسی نوشتارها و آثار موجود خطی در همه‌ی زمینه‌های فرهنگ ایرانی و اسلامی.

۵) شناخت و بررسی آثار ادبی و عرفانی و ذوقی و معرفت به شعر، به گونه‌ی هنر ممتاز ایرانی.

۶) شناخت تاریخ و سرگذشت مردم ایران از قدیمی‌ترین ایام تا زمان حاضر به نحو غیر مُحَرَّف و به گونه‌ای که به تعبیر قرآن موجب عبرت آیندگان گردد.

۷) شناخت فرهنگ نانوایان و جریان‌دار حیات تاریخی ما و تمامی عناصر فولکلوریک پیش از آنکه به نابودی کشیده شوند.

۸) شناخت دیگر هنرهای نمایشی و ذوقی، بویژه موسیقی اصیل ایرانی به عنوان بیانگر خواستهای قلبی و مکنونات معنوی مردم روزگار دیده‌ی این سامان.

بی‌تردید، بخشهای دیگر را می‌توان بر این شناختها افزود و دانشهای اسلامی را بیشتر پر شاخ و برگ ساخت.

تاریخ ایران

به استناد دست‌افزارهای سنگی ساده‌ای که از انسان در مناطق شرقی و جنوب شرقی قاره آفریقا به دست آمده است، از پیدایش انسان بر روی این کره خاکی حدود چهار میلیون سال می‌گذرد.

پارینه سنگی قدیم

به استناد دست افزارهای سنگی ساده ای که از انسان در مناطق شرقی و جنوب شرقی قاره آفریقا به دست آمده است، از پیدایش انسان بر روی این کره خاکی حدود چهار میلیون سال می گذرد. این دوره را انسان شناسان دوران " پارینه سنگی " نامیده اند و بر حسب تغییراتی که به مرور زمان در کارا کتر شدن این دست افزارها پدید آمده، دوران پارینه سنگی به سه دوره قدیم، میانی و جدید تقسیم شده است.

ایران در دوره پارینه سنگی (Lower Palaeolithic)

بررسیهای باستان شناسی - انسان شناسی در ایران امروزی برای شناسایی دوره پارینه سنگی، هم

جدید و هم محدود است. به دلیل همین دو امر، اطلاعات به دست آمده نیز بسیار ناچیز و در

محدوده ظل و گمان است. ولی به نظر می رسد که با توجه به جغرافیای طبیعی و وضعیت اقلیمی

ایران، در این سرزمین دستهای کوچکی از انسان به صورت پراکنده قادر به زیست و تامین نیازهای

غذایی خود بوده اند. این گروهها با جمع آوری فرآورده های نباتی که در ایران به صورت خود

رو قابل گرد آوری و استفاده بوده اند و همچنین با شکار حیوانات و صید آبزیان و شاید پرندگان،

غذای مورد نیاز خود را تامین می کردند و در امر تامین غذا از ابزارهای بسیار ساده و متناسب با

تهیه نوع غذا از سنگ، چوب و استخوان حیوانات سود می جستند. به دلیل قدمت این دوره،

وسایل و ابزارهای ساخته شده از چوب و استخوان به کلی از بین رفته است و فقط ابزارهای سنگی

را انسان شناسان با بررسیهای باستان شناسی از قسمتهای مختلف ایران جمع آوری کرده اند. چون

آثار دوره پارینه سنگی قدیم را که در چند منطقه از ایران گزارش کرده اند، بر اساس یک فصل

بررسی ارائه شده است، در صحت آنها هنوز نکات ابهام آمیزی وجود دارد. ولی، از آنجا که این گزارشها در حال حاضر در نوشته های مربوط به این دوره از حیات انسان در ایران، تا به دست آمدن مدارک دقیقتر، راه یافته است، ناچار به ارائه آنها به عنوان اسناد و مدارک دوره پارینه سنگی در ایران، مخصوصاً " دوره قدیم آن، هستیم. این مدارک از سه منطقه ایران شناسایی شده اند که عبارتند از: منطقه ای در نزدیکی " بقبقو " در حدود یکصد و چهل کیلومتری مشهد در اطراف بستر خشک " کشف رود " خراسان. آثاری شامل چند افزار سنگی از منطقه ای واقع در آذربایجان، در مثلث بین مراغه، تبریز و میانه، نیز به دست آمده است که بنا به گزارش متعلق به دوره پارینه سنگی قدیم است. ابزار سنگی به دست آمده از منطقه " لدیز " سیستان که قدمتی برابر با یکصد هزار سال قبل دارند و از نظر فن ابزار سازی، آنها را جزو نوع آشولین (Acheulean) یعنی جدیدترین ابزارهای سنگی دوره پارینه سنگی قدیم طبقه بندی کرده اند. با توجه به چگونگی پراکندگی و توزیع مناطق معرف دوره پارینه سنگی قدیم در ایران، جای هیچ گونه تردیدی نیست که بررسی و تحقیق درباره پارینه سنگی قدیم در ایران به تنهایی و بدون در نظر گرفتن و ضعیف مناطق همجوار امکان پذیر نیست. از طرفی، مطالعات مربوط به دوره پارینه سنگی قدیم در مناطق همجوار، یا انجام نشده است و یا چنان مغشوش و غیر قابل قبول است که قابل استناد نیستند. مثلاً، در ترکمنستان مطالعاتی که در این دوره انجام شده به هیچ صورت با واقعیت علمی مطابقت ندارد. زیرا تمامی آثار سنگی قبل از استقرار در آن نواحی، به دوره میان سنگی و نوسنگی منسوب شده اند.

علاوه بر موارد فوق، باید افزود که تعیین قدمت آثار از طریق استفاده از روشهای علمی مانند

آزمایشات موسوم به پتاسیم آرگون (Potassium Argon) و تعیین جهت قطب مغناطیسی)

(Magnetic Polarity Chronology) و یا مقدار اورانیوم توریوم (Uranium

Thorium) که در دیگر نقاط جهان با موفقیت برای تعیین تاریخ دوره های پارینه سنگی به کار

رفته است، هنوز بر روی آثار به دست آمده از ایران انجام نشده. به علاوه، وضعیت مربوط به

دورانهای زمین شناسی از جمله دوره پله ایستوسین (Pleistocene) یعنی دوره که در آن انسان

بر کره زمین پدیدار شده است، در ایران تاریک و مبهم می باشد.

پارینه سنگی میانه

شواهد مربوط به دوره پارینه سنگی میانه در ایران بهتر از دوره قبلی است. آثار این دوره از نقاط

مختلف ایران به دست آمده است. از نظر قدمت، این دوره در محدوده ای از تاریخ واقع شده است

که آنجا آزمایشات کربن ۱۴ بری تعیین قدمت آثار ممکن است. از این رو، می توان اطلاعات

دقیقتری از وضعیت فرهنگی این دوره فراهم کرد. به نظر می رسد که این دوره فرهنگی در ایران از

حدود یکصد هزار سال تا هشتاد هزار سال پیش آغاز شده است. بیشتر ابزارها و تولیدات سنگی این

دوره را می توان از نوع موسترین (moustrian) طبقه بندی کرد. تولید این نوع ابزارها از غرب

اروپا تا شمال آفریقا، و خاور نزدیک تا آسیای مرکزی رایج بوده است. هر چند تاریخ دقیق افول

فرهنگ دارای دست افزار نوع موسترین در ایران کاملاً روشن نیست، ولی به نظر اکثر قریب به

اتفاق انسان شناسان، این فرهنگ در حدو چهل هزار سال پیش پایان یافته است. بنابر این منطقی به

نظر می رسد که طول این دوره فرهنگی را در ایران بین شصت تا پنجاه هزار سال پیش تصور کنیم .

محل‌های باستانی معرف این دوره فرهنگی در ایران، بیشتر مناطق رشته جبال زاگرس، نواحی آذربایجان، کردستان و لرستان شناسایی شده اند. در مازندران، خراسان و خوزستان نیز آثاری از این دوره به دست آمده است. در داخل فلات مرکزی ایران در حوالی تهران یک محل، و محل دیگر در کرمان معرفی شده است. در ناحیه " لادیز " در بلوچستان که مرکز فرهنگ لادیزیان می باشد، هنوز آثاری از دوره موسترین گزارش نشده است. بهترین نمونه های این دوره فرهنگی، از نقاط مختلف باستانی نزدیک خرم آباد در لرستان شناسایی شده اند. آثار به دست آمده از غارهای " کنجی " غاریا پناهگاه سنگی " ارجنه " (ارژنه) غار " قمری پناهگاه سنگی " هومیان " که در ناحیه کوهدشت خرم آباد قرار گرفته اند، (که محل اخیر، در ارتفاع حدود ۲۰۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است و در زمره مرتفع ترین محل‌هایی می باشد که آثار دوران سنگ در خاور نزدیک از آن به دست آمده است) ، معرف دوره پارینه سنگی میانه در لرستان هستند. در ناحیه " هلیلان " در دره رودخانه سیمره که در ارتفاع حدود ۹۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است نیز، در هفت نقطه آثار دوره پارینه سنگی میانه شناسایی شده است که از آن جمله اند: " پل پاریک " ، " غارویلا " و " غار هوشی " . در " کاگیکا " در نزدیکی شهر کرمانشاه نیز آثار این دوره شناسایی شده است. در همین منطقه، در " غار بیستون " و پناهگاه سنگی " ورواسی " و نزدیک آنها در غار " خر " آثاری از دوره پارینه سنگی میانه با ابزارهای سنگی مشخصه نوع موسترین مورد شناسایی قرار گرفته اند. علاوه بر این مناصق که باید آنها را مراکز تجمع گروه‌های متعلق به دوره پارینه سنگی میانه تصور کرد، از نقاط باستانی پراکنده در ایران از قبیل : جهرم فارس و محلی واقع در

دره رود کر در نزدیکی شیراز و همچنین، نزدیک "تل ابلیس" در کرمان و یا "غاز تمتمه" در نزدیک دریاچه ارومیه نیز، آثار دوره موسترتین شناسایی شده است.

فرهنگ اسلامی مردم ایران

ردم ایران در قبول اسلام و اعتقاد به مبانی اساسی آن فراخی درک و در نتیجه راحتی پذیرش بیشتری داشتند. از این روست که پایبندی و احترام ایرانیان به این اعتقادات و خاصه فرعیات آن بیشتر و درهم آمیختن فرامین زیبای آن با فرهنگ اصیل ایرانی بیش از عملکرد دیگر مسلمانان جهان اسلام بوده است. گواه این ادعا نوع زندگی فردی و اجتماعی ممتاز مردم ایران در مقابل سایر جهانیان است که این خود یکی از اهداف برجسته اسلام برای مسلمانان می باشد.

گسترش فرهنگ دینی در ایران

این نوشتار سعی بر آن دارد که به اقدامات فرهنگی قشر روحانیت پس از انقلاب اسلامی در کشور پردازد و در این راستا به شش مورد در عرصه فرهنگی کشور به طور تفصیلی و هشت مورد دیگر به طور مختصر اشاره شده است.

این نوشتار سعی بر آن دارد که به اقدامات فرهنگی قشر روحانیت پس از انقلاب اسلامی در کشور پردازد و در این راستا به شش مورد در عرصه فرهنگی کشور به طور تفصیلی و هشت مورد دیگر به طور مختصر اشاره شده است. البته گرایش مقاله بیشتر به سمت طرح مسائلی است که غالباً

تئوری و فرهنگ آن از ناحیه این قشر آگاه و اندیشمند (حوزه و روحانیت) به جامعه القا شده و در راستای عملی ساختن و اجرایی نمودن آن نیز اقدامات وسیعی انجام گرفته است.

اگرچه ممکن است این اقدامات به نتایج درخور انتظاری دست نیافته، و یا با دسیسه های دشمنان به گرایش های مخالفی کشیده شده باشد.

هدف این نوشتار بیان و یادآوری همان خدمات شایسته و بی هیاھوی فرهنگی روحانیت است که غالباً با پوشش ها و نقدها و سانسورهای افراد مختلف از داخل و خارج به فراموشی سپرده شده است. چنانکه، رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) در سال های نخست

انقلاب همواره نسبت به آن ابرازنگرانی کرده و در سخنرانی مورخ ۶۳/۲/۱۷ فرمودند: «نقش

روحانیون در این انقلاب نقش غیرقابل انکاری است هیچ کس هم تاکنون این نقش را انکار نکرده

است. البته برای انکار کردن دیر نشده است! دستهای تحریف در جابه جای تاریخ ما از اول تا حال

دخالت و اعمال نظر و اعمال نفوذ کرده اند. و این قضیه هم هیچ بعید نیست که روزی یک عده

آدم هایی پیدا بشوند، بنویسند و بگویند که جامعه علمی اسلامی و روحانیت اسلام در این انقلاب

نقش و تأثیری نداشته اند.» (۱)

روحانیت، عنصر اصلی مولد فرهنگ در کشور ما بوده است. ارزش ها و هنجارها، عمدتاً از طریق

روحانیت به جامعه تزریق گردیده و جزو فرهنگ عامه مردم درآمده و گفتار و کردار این قشر

معتمد دینی، همواره در طول تاریخ، حجت شرعی و مقبول افراد جامعه بوده است.

این ارتباط وثیق بین مردم و روحانیت، ایجاب می کند که به نگاهی متأملانه به نقش حوزه در القای فرهنگ عامه، بیندازیم و فلسفه این امر را نیز می توانیم در سخن مولا علی (ع) جويا شويم، که فرمودند: (اللهم انه لا بدلك من حجج في ارضك حجه بعد حجه على خلقك يهدونهم الى و دينك و يعلمونهم علمك کی لا يترق اتباع اوليائك) (۲)

«خدایا ضرورت است که در زمین تو حجت هایی باشد که یکی پس از دیگری بر خلقت فرود آیند، تا آنها را به دینت هدایت سازند و علم ترا به آنها فرا دهند تا بدین طریق موالیان تو را از تفرقه و پراکندگی نجات دهند.»

همه می دانیم که حجت های واقعی خدا بر روی زمین، انبیاء عظام و ائمه اطهارند (ع) که به نور علم و معرفت الهی مزین هستند و به معنای حقیقی، منصوب پروردگارند ولیکن در زمان غیبت علما؛ وارثان زمین و حجت های حق از ناحیه امامان معصوم و حجت غایب خویشند که آن حضرت خود فرموده اند:

«و اما الحوادث الواقعة فارجوا الى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجه الله عليهم» (۳)

«در امور مستحدثه طبق حدیث، به علما مراجعه کنید که آنها حجت من بر شمايند و من حجت خدا بر آنها.» در عصر پرتهاپ کنونی، مخصوصاً در دو دهه اخير انقلاب، همه شاهد این نقش بسیار مؤثر علما و روحانیت؛ مخصوصاً در راستای احیای فرهنگ غنی اسلام و نیز حفظ باورها و معتقدات دینی مردم و بالاخره انتقال علم و تئوری های پنهان دین، از لابلاي کتاب ها و یا نقل از رجال و علما و اعصار گذشته و همچنین شاهد گسترش و شکوفایی این در سطح جامعه ای، دینی

هستیم که بی تردید بر جریده تاریخ رقم خواهد خورد و در دیدگان منصف بشر در زمان های بعدی نیز، به قضاوت خواهد نشست.

اکنون هیچ تحلیلگر منصفی وجود ندارد که جایگاه تاریخی و تعیین کننده روحانیت را در راستای احیای فرهنگ و تبیین هویت فرهنگی ملت مسلمان، مورد تأکید قرار ندهد. این فهم، خود تکیه بر تحولات شگرف فرهنگی دارد که در باور و آرمان این ملت به وقوع پیوسته است؛ چنان که بعد از پیروزی انقلاب، روحانیت معظم، در ابعاد مختلف فرهنگی - که متعاقباً بیان خواهد شد - با توجه به عرصه برتر و وسیعتری که از طریق شبکه های گسترده و اختیارات فراگیر دولتی پس از انقلاب به دست آمده، خدمات شایانی نموده است.

اما آن چیزی که انگیزه ما را به نوشتن این مقاله برانگیخته است؛ بی انصافیها و یا بی توجه بودن اغلب اصحاب قلم، در بازگویی این نوع خدمات می باشد، که بیم آن می رود؛ آیندگان به کلی، این نقش سزاوار روحانیت را در عرصه فرهنگی کشور از یاد ببرند و یا آن را متحول سازند. رهبر معظم انقلاب سال ها قبل در این باره ابراز نگرانی کرده اند و حتی تأکید فرموده اند که: «این تأثیرات روحانیت در انقلاب است که تأثیرات شگرف و عجیب و عمیقی است و درباره آن باید به صورت تحلیلی، کتاب نوشت. متأسفانه نه حالا چنین کتابی نوشتیم و نه دیگری؛ جوانان روحانی باید به فکر باشند... نگاه نکنید که ما امروز در محیط و منطقه و شهر و روستای شما، به نام شما شعار می دهند؛ در تاریخ باید معلوم باشد که نسبت روحانیت با این انقلاب چیست؟» (۴)

۱- رهبری دینی

حوزه در تاریخ کشورمان، همواره به عنوان متولی اصلی هدایت دینی در جامعه به حساب می آید و به عبارت دیگر؛ مرجع رسمی تبیین ارزش ها و تثبیت باورهای دینی و استنباط و الفتای احکام عملی روحانیت بوده و خواهد بود؛ چنانکه در پرتو پرسش های بسیط اعتقادی و نیز گفت و

شنودهای مذهبی میان ادیان، همواره دیدگان جامعه به حوزه و روحانیت معطوف گردیده و بدین گونه؛ ولایت حوزه در قلمرو دین، مقبول همگان واقع شده است. اکنون نیز پس از قرن ها طلوع خورشید اسلام، روحانیت در پرتو همان محوریت دینی خویش توانست، انبوه مردم دین خواه را به دنبال خود گسیل دارد و بالاخره؛ هدایت و اجرای یک انقلاب مبتنی بر دین را برعهده بگیرد.

شهید مطهری (ره)، پیرامون ضرورت و عینیت رهبری روحانیت در نظام دینی کشور فرموده

است: «هر نهضتی نیازمند به رهبر و رهبری است در این جهت جای سخن نیست یک نهضت که

ماهیت اسلامی دارد و اهدافش همه اسلامی است، به وسیله چه کسانی و چه گروهی می تواند

رهبری شود؟ و باید رهبری شود؟ و نهضتی را عهده دار شوند؟ بدیهی است افرادی می توانند

عهده دار چنین رهبری شوند، که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته باشند و با قرآن و سنت و

فقه و معارف اسلامی، آشنایی کامل داشته باشند و از این رو تنها روحانیت است که می تواند

نهضت اسلامی را رهبری نماید.» (۵)

روحانیت متعهد شیعه به جهت همان بعد محوریت دینی و مردمی بودن خود در جامعه، توانست

بیش از سایر اقشار در دل ها رسوخ کند و هدایت درونی افراد را برعهده گیرد و در نتیجه؛ سیل

خروشان انقلابی مردم را برانگیزد و یک حرکت دینی عظیمی را به رهبری داهیانۀ عالمی روحانی برپا نماید.

براین اساس، هرگز نباید نقش حرکت گسترده نهاد روحانیت را در راستای انقلاب؛ که بی تردید دستاوردهای بزرگ فرهنگی بیش از سایر زمان ها با خود به همراه داشته است، از یاد برد و یا در طول زمان و در پرتو امواج مخالف، چنین نقشی را به فراموشی سپرد.

شهید مطهری (ره) همچنین با هشدار نسبت به این مطلب تأکید فرمود:

«کسانی که آرزوی اعتلای آئین مبین اسلام را در سر دارند و درباره علل ترقی و انحطاط مسلمین

در گذشته دور و نزدیک می اندیشند، نمی توانند درباره دستگاہ رهبری آن، یعنی سازمان مقدس

روحانیت نیندیشند و آرزوی ترقی و اعتلای آن را در سر نداشته باشند و از مشکلات و نابسامانی

های آن رنج نبرند؛ زیرا قدر مسلم این است که هرگونه صلاح و اصلاحی در کار مسلمین رخ

دهد، یا باید مستقیماً به وسیله این سازمان که سمت رسمی رهبری دینی مسلمین را دارد، صورت

بگیرد و یا لاقلاً، این سازمان با آن هماهنگی داشته باشد. اگر بفرض، حرکتی اصلاحی و دینی از

ناحیه فرد یا افرادی آغاز گردد و سازمان روحانیت آمادگی و هماهنگی نداشته باشد، گمان نمی

رود موفقیت زیادی نصیب گردد.» (۶)

۲- مرزبانی از فرهنگ مستقل دینی و گسترش آن

روحانیت شیعه در طول تاریخ، همواره به حراست از منابع و متون دینی پرداخته است؛ چنانچه از

همان ابتدا مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی در برابر متکلمین معتزله و زیدیه، به دفاع از معانی

اندیشه های شیعی می پرداختند و تا به امروز ارزش های دینی را پاس داشته و فرهنگ غنی شیعه را برای همه نسل ها به ارمغان آوردند. این خدمات و جانفشانی ها در پرتو انقلاب اسلامی به باروری لازم رسید. در این زمان که فرهنگ فاسد غرب از قله کشورهای ابر قدرت بر جهان اسلام؛ چون سیلی مخرب گسیل یافت، روحانیت مقتدر در جایگاه دفاعی خود قرار گرفت و به عنوان نظریه پرداز حکومت دینی، به مقابله فرهنگی و مرزبانی از فرهنگ مستقل دینی پرداخت و به عنوان یک متکلم دینی، سعی کرد به دفاع از ارزش های دینی و نیز گسترش آن در مقابل اندیشه های نفوذی غرب پردازد.

حوزه و روحانیت توانستند بذر ایمان را در دل ها بکارند و باور دینی را در جان ها، پیوراند و روایت دین را در این مرز و بوم برافرازند. این تلاش غالباً در شرایط سخت و به دور از رفاه و آسایش رقم خورد. امام راحل (ره) در این باره فرمودند:

«این حوزه علمیه است که اسلام را تا حالا زنده نگه داشته است. اگر روحانیون نبودند، از اسلام خبری نبود آنکه اسلام را زنده نگه داشته است، در مواقع سیاه، در این زمان های سیاه، همین روحانیون بودند، پشتیبانی کنید از اینها» (۷)

روحانیت انقلابی نیز در جایگاه متولیان اصلی فرهنگی دینی، همواره در گفتار و نوشتار خود به تعمیق و گسترش مبانی دینی و فرهنگ غنی اسلام در سطح جامعه پرداخته اند. در این راستا، اگر چه نقص ها و کاستی هایی هم داشتند؛ اما گام های بلندی نیز برداشتند.

مردم مومن و معتقد ما که در جامعه ای دین طلب و دیندار رشد کرده اند و همواره تفسیر و بیان دینی خویش را از سخنان و آثار قلمی روحانیت فراگرفته اند و بر پایه گفتار آنها باورها و رفتارهای خود را- حتی در محیط های خفقان دهه های قبل از انقلاب- وفق داده اند؛ پس از انقلاب، به این نتیجه و بلوغ فکری رسیده اند که حقیقتاً روحانیان در سنگرهای مرزبانی از فرهنگ مستقل دینی و حتی شیوع و گسترش آن، تلاش های فراوانی کرده و توانائی های بسیاری از خود بروز داده اند.

اکنون نیز در مقابل مسائل متحده و مباحث و مجادلات نظری و نظریه ها و قرائت های مختلف از دین، و انگاره هایی چون: اصلاحات، ناسیونالیسم، سکولاریسم و فمینیسم و ... که زنگ خطری در دل سرزمین اسلام است، همین روحانیت مقتدر است که با جدیت و اقتدار علمی خود، ایستادگی نموده و با همه کاستی ها و نارسائی ها و ناهماهنگی های اقشار و مراکز مختلف دیگر، به مبارزه علمی با آنها برخاسته است.

شهید مطهری با عنایت به این ضعف ها و تاکید بر اصلاح آن در درون روحانیت و نهادهای بیرون از آن، اعلام می دارد: «اگر این پرچمداری از دست روحانیت گرفته شود و به دست به اصطلاح روشنفکران بیفتد، یک قرن که هیچ؛ یک نسل هم که بگذرد، اسلام به کلی مسخ می شود. زیرا حامل فرهنگ اصیل اسلامی، در نهایت، باز هم همین گروه روحانیان متعهد هستند، به این دلیل الزامی است روحانیت اصلاح گردد.» (۸)

۳- مبارزه با خرافات، تحریف و انحراف در متن دین و جامعه دینی

یکی از وظایف روحانیت آگاه در طول تاریخ مبارزه با خرافات و کج اندیشی های حاصله در دین و بالاخره انحرافات در موضوع عاشورا بود که شهید مطهری از آنها، به عنوان یک دغدغه فکری در کتاب های خود، مخصوصا سه جلد «حماسه حسینی» سخن به میان آورده است، بدین جهت که این وظیفه و نقش روحانیت منحصر به زمان پس از انقلاب نیست، از این مبحث فاصله می گیریم و به موضوع انحراف زدایی و نقش روحانیت در این راستا، در بعد از انقلاب اسلامی می پردازیم.

جلوه ای از فرهنگ و هنر ایران زمین

هنر قالی بافی در ایران به عصر مفرغ برمی گردد، ولی به لحاظ ساختار طبیعت مواد اولیه اش که به مرور زمان در اثر رطوبت پوسیده و از بین می رود، نمونه درخشانی از آن دوره در حفريات باستانشان و کاوشگران به دست نیامده، لکن آنچه به عنوان سند قالبیابی برای ما باقی ماند فقط چند قطعه پوسیده و متلاشی شده «مربوط به دوران سلجوقیان» می باشد و این فرشپاره ها هم در شناخت تاریخچه و ویژگیهای قالی بافی دوران قبل از سلجوقیان، پژوهشگران را یاری نمی کند.

ما تنها یک مورد قالی متعلق به سده پیش از میلاد است، که در کورگان مکانی واقع در دره کوهستانی آلتای سبیری در لابه لای یخ های دره پازیریک معروف به قالی پازیریک توسط کاوشگران و باستانشناسان کشف گردیده است. با توجه به نقش های روی قالی که مرکب از مردان پیاده و سواران بر اسب و جانوران بالدار است و همچنین با رنگ های مورد استفاده که شیهه نقوش دوره هخامنشی است، به اعتقاد کارشناسان و متخصصان قالی پازیریک نشان از استادکاری

و تجربه هزاروپانصد ساله قالیبافان ایرانی است، که توانستند با سرانگشت توانای خود شاهکار هایی بس والا از خود به یادگار گذارند. همچنین معتقدند که قبل از بافت فرش پازیریک این حرفه در فلات ایران رواج داشته است، بنا به گفته گزنفون مورخ یونانی ایرانیان برای این که بسترشان نرم باشد قالیچه زیر بسترشان پهن می کردند. با توجه به این عبارت می توان به این اصل مهم پی برد که بافت فرش در زندگی روزمره ایرانیان در گذشته های دور امری بدیهی و یکی از ملزومات زندگی به شمار می رفته است.

از قرائن پیداست که در دوره ساسانیان این هنر از اوج و شهرت جهانی برخوردار بوده است، در سالنامه چینی از فرش پشمی ایران به عنوان کالای وارداتی به آن کشور نام برده شده است. در ادبیات فارسی ایران نیز به کرات از قابلیت و برتری هنرمندان ایرانی در هنر فرش بافی یاد شده، به طور مثال تخت معروف به طاقدیس متعلق به خسرو پرویز پادشاه ساسانی که بر آن به روایتی چهار فرش که هر کدام نمایانگر فصلی از سالهاست، گسترده شده است.

فرش معروف به بهارستان در کاخ بیستون که به قولی ۲ تن وزن داشت (روایت دیگری که بیشتر به افسانه شبیه است). این هنر غنی ایرانی متأسفانه در دوره پهلوی شکوه و عظمت خود را در تجارت جهانی از دست داد. با ورود ماشین های بافت فرش و الیاف ها و رنگ های مصنوعی و حتی طرح های بیگانه متأثر از طرح های هنرمندان غرب از قبیل تولستوی بسیاری از کارگاه های بافت قالی تعطیل شد و همین امر باعث بالا رفتن قیمت های آن گردید و در نتیجه تقاضای آن نیز کم شد. به طوری که هم اکنون شاهد کارگاه های فرش بافی در سطح شهرهای مهم نیستیم مگر

تعداد اندکی که در حاشیه شهرها مشغول به تولید و بافت قالی می باشند. ناگفته نماند با مراجعه به کاخ های باقی مانده از دوران پهلوی و با مشاهده انواع و اقسام قالی های بی نظیر که هر کدام حکایت از مهارت و استادی سرانگشت توانای بافندگان آن دارند و حاصل ده ها سال زحمت

وقفه ناپذیر هنرمندان معروف است این سؤال در ذهن متبادر می شود که چرا این آثار زینت بخش کاخ های پهلوی به پست ترین درجه از پایگاه خود رسید، در صورتی که می توانست با حمایت آن، جهان بینی و فرهنگ ایران زمین، همراه با استعداد سرشار و نبوغ نژادی این قوم را در پدید آوردن تمدن اصیل، به جهانیان آشکار ساخت. همین تعلل و قصور در حفظ پایگاه اصیل میراث ملی غربیان را بر آن داشت تا کتاب هایی با اطلاعات غلط و نادرست در این زمینه منتشر نمایند و از این راه سودهای کلانی را عاید خود سازند. لکن با درایت اساتید فن و کارشناسان زبده از طریق درج اطلاعات دقیق این نقیصه جبران و تا حدی رفع کمبود فرهنگی شد. اما به علت تعصبات قومی و نسبی هنوز واقعیت هایی مخدوش باقی مانده است.

به همین دلیل سعی می شود که افق های جدیدی در نظر علاقه مندان به این هنر و حرفه ملی که مسلماً بعد از نفت دومین منبع ارزی کشورمان محسوب می شود باز نمود که به تحقیق سزاوار هر گونه تحسین و تمجید است. چرا که ذوق و استعداد ایرانیان در این هنر به گونه ای است که اقوام و ملت های متعدد نتوانسته اند با کیفیت بافت آن رقابت نمایند و حتی به جرأت می توان گفت که رقابت در این عرصه کاری بس دشوار و عبث به شمار می آید. چرا که وجود مواد اولیه مرغوب از قبیل پشم و گیاهان رنگدار و طرح های اصیل و ظریف در شکوفایی و ظرافت آن نقشی بسزایی ایفا نموده است. ناگفته نماند به علت کوتاهی و سودجویی بعضی از فرصت طلبان در سال های

اخیر فرصت های گرانبهایی برای کشورهایی که مترصد رکود تجارت جهانی برای فرش ایران بودند فراهم آمد و توانستند جای پای برای خود باز کنند. کشورهای مانند پاکستان، چین، اروپای شرقی از قبیل رومانی، آلبانی و... با تقلید از نقشه ها و طرح های ایرانی به منابع بزرگی از صادرات فرش دست یافتند و در مقیاس وسیع برای تجارت فرش ایران خطر ساز شدند. لکن با قاطعیت می توان گفت پایه و اساس آفرینندگان فرش ها در کشورهای فوق الذکر ایرانی هستند که در گذشته دور به آنجا نقل مکان کردند و تولیدات فرش را با تلفیق هنر ایران زمین و سلیقه کشورهای اروپایی آغاز نمودند، به طور مثال در موزه فرش ایران ۷ تخته قالیچه ارزشمند و زربفت ایرانی دوره صفوی معروف به فرش های لهستانی نگهداری می شود. دلیل نامگذاری فرش های بافت ایرانی به نام لهستانی، فردی به نام مزارسکی از لهستان بود که پس از اقامت طولانی در کشور ایران همراه چند تن از قالیبافان ایران به کشور خود بازگشت و کارگاهی در اسلوک دایر کرد و قالی هایی با بافت زیبا و زربفت ابریشمی متأثر از طرح های ایرانی تولید نمود، که زینت بخش کاخ های سلطنتی لهستان شد. در سال ۱۸۷۸ این فرش ها در نمایشگاه بین المللی پاریس در قصر تروکادرو با آرم و نشان سلطنتی لهستان به نمایش گذاشته شد و از همان زمان نام لهستانی را به خود گرفت. البته بعد از نمایش فرش های فوق در پاریس متخصصان و کارشناسان زبده غرب از قبیل ریگل لهستانی، بوده و مارتین با بررسی دقیق سبک آن ها به این نتیجه رسیدند که این فرش ها در قرن ۱۷ توسط ایرانیان بافته شده است. با تمام این تفاسیر قدر مسلم این است که قالی ایران به لحاظ بافت استادانه، طرح های ظریف و رنگ های دلپسند و گره های نامتقارن زیبا همچنان در

صدر باقی مانده، چرا که بافت ظریف ترین قالی ها فقط از روح بلند و خداجوی هنرمند ایرانی نشأت می گیرد و نظیر آن را در هیچ کجای پهنه گیتی نمی توان مشاهده کرد.

بی شک قالیبافی یکی از برجسته ترین جلوه های فرهنگ و هنر ایران زمین به شمار می آید و

افتخارات آن در اقصی نقاط دنیا همچون نامی آشنا در ژرفای دل هر ایرانی انعکاس دارد. خواه در

کف تالارهای باشکوه پادشاهان در دورترین نقاط دنیا، خواه در کف کاهگلی کوخ نشینان پهن

شده باشد همه بیانگر میوه و طبع گمنام ترین و رنج کش ترین مردم ایرانند که با سرپنجه های

دردمند و هنرمند خود شکوفایی آفریدند و چهره افتخار ملی را در سراسر گیتی حک نمودند.

تجلی و درخشش این میراث ملی وقتی بیشتر بر ما روشن می شود که درمی یابیم رواق های اماکن

متبر که در مکه معظمه و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلا و کاظمین و سامرا و بارگاه های

حضرت امام رضا (ع) و خواهر گرانقدرش حضرت معصومه (س) و حضرت زینب (س) در شام و

ده ها مکان نظیر آن با فرش های دستباف ایرانی مفروش و مزین شده است. بر همین مبنا برای حفظ

و کیاست از این هنر دستی که به واقع در محل تولد خود غریب افتاده است با بسامان در آوردن

کارگاه های قالیبافی، محل تجلی این صنعت دستی از لحاظ بهداشتی و ایمنی کار، هنرجویان و

اساتید فن بافندگان قالی را بیش از پیش راه گشا بوده، تا با وجود کاستی ها و کمبودهای ناشی از

عدم رعایت اصول علمی و بهداشتی شاهد به هدر رفتن نیروهای خلاق نباشیم و آنان را از خطرات

ناشی از بیماری های حرفه ای که بعضاً منجر به هلاکشان می شود آگاه سازیم.

براساس آمار سرشماری از کارگاه های خانگی در سال ۱۳۷۳ بیش از یک میلیون کارگاه قالبیافی خانگی در کشور وجود دارد؛ اما آیا این تعداد کارگاه ها مجهز به سیستم های ایمنی و ارگونومی هستند؟ اطلاع دقیق در دست نیست. امروزه برای طراحی دستگاه های صنعتی از قبیل دستگاه های

صوتی و تصویری و حتی رایانه ها اصول و قواعد ارگونومیکی رعایت می شود چرا که عدم رعایت آن باعث بروز بیماری های حرفه ای می شود که اغلب قابل درمان نمی باشند و همین امر باعث رکود بازار آنها می شود.

در بسیاری از کشورهای اروپایی، اتحادیه های کارگری توجه بسیار زیادی به ارتقای ارگونومی به عنوان عامل مهم در بهداشت و راحتی آسایش کارگران مبذول داشته اند. به طوری که بعد از

جنگ جهانی دوم در آمریکا به عنوان یک رشته علمی صاحب کرسی و مقام و مقام علمی در دانشگاه ها گردیده است. یکی از تمهیداتی که در آمریکا برای کارگران در نظر گرفته شده است

بالا بودن حق بیمه آنان است. در این مورد نیز سازمان های بین المللی ILO دستورالعمل ها و

مقرراتی در این خصوص تدوین نموده اند که تمام کارگاه های صنعتی موظف به رعایت آن

قوانین می باشند. در ایران نیز مقرراتی به منظور رعایت بهداشت در کارگاه صنعتی وضع شده و از

جانب سازمان های وزارت کشاورزی، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در اجرای آنها

نظارت می گردد.

تداوم در تاریخ فرهنگی ایران

یکی از اصلی ترین شاخصه های فرهنگ ایرانی که اغلب ایران شناسان و مورخان به آن اشاره کرده اند بحث تداوم فرهنگ ایران است. موضوعی که از زوایای مختلف مورد توجه بوده، اغلب به مثابه ویژگی منحصر به فرد فرهنگ ایرانی توصیف شده در مواردی نیز به عنوان عاملی بازدارنده در تحول و پویایی فرهنگ و جامعه ایرانی انگاشته شده است.

یکی از اصلی ترین شاخصه های فرهنگ ایرانی که اغلب ایران شناسان و مورخان به آن اشاره کرده اند بحث تداوم فرهنگ ایران است. موضوعی که از زوایای مختلف مورد توجه بوده، اغلب به مثابه ویژگی منحصر به فرد فرهنگ ایرانی توصیف شده در مواردی نیز به عنوان عاملی بازدارنده در تحول و پویایی فرهنگ و جامعه ایرانی انگاشته شده است. تداوم فرهنگ ایرانی به مثابه زنجیری که در طول صدها سال ذهن و روح و "وجدان" ایرانی را در گذر دوره ها و سلسله ها و هجوم اقوام گوناگون به این سرزمین استمرار بخشیده، تبیین شده است.

اندیشمندان قائل به این مقوله را رأی بر آن است که نوعی پیوستگی فرهنگی را می توان در ایران یافت، پیوستگی ای که ایران دوران باستان را به ایران دوره اسلامی و سپس تا به اکنون پیوند می دهد. در این میانه تنها بحث بر سر این نکته است که عامل اساسی این پیوستگی و عدم انقطاع تاریخی در چیست. چگونه و به چه نحوی و از چه مجرای می توان این تداوم فرهنگی را تبیین کرد و زوایایش را عیان ساخت. در این راه می توان سه گرایش را از هم باز شناخت، سه گرایشی که هر یک کلید این تداوم فرهنگی را در وجه خاصی از اندیشه و فرهنگ ایرانی دریافته اند.

در این میان گاه یک اثر و یا یک شخصیت در تاریخ ایران از چند زاویه و از ابعاد گوناگون در راه تحلیل تداوم فرهنگی در ایران مورد بحث قرار گرفته است. اولین و پرداخته شده ترین بخشی که مورد تتبع واقع شده و تاثیر آن بیش از سایر بخشها برجسته شده، بخشی است که می توان آنرا "تداوم زبانی" نام نهاد. در این بخش که اهل ادب در باب آن مطالب مفصل و گوناگونی نگاشته اند، حلقه واسط و اصلی ترین دلیل تداوم فرهنگی، "زبان فارسی" است.

ادب نویسان و مورخان تاریخ ادبیات را عقیده بر آنست که تداوم "زبان فارسی" در طول سده های طولانی اصلی ترین مجرای تداوم فرهنگی ایران، حفظ هویت ایرانی و گذرگاه انتقال ایران باستان به ایران دوران اسلامی است. زبان فارسی پس از حمله اعراب به ایران مجرای بوده است برای

تکوین حس استقلال طلبی ایرانیان در برابر اعراب به طور اعم و خلیفه بغداد به شکل اخص. زبان فارسی در این دوران همانگونه که شاهرخ مسکوب در کتاب "هویت ایرانی و زبان فارسی" نشان داده است بیش از هر چیز حائز وجهی سیاسی در راه تمایز و تقابل با اقوام مهاجم است. ابزاری فرهنگی که این امکان را فراهم می ساخت تا شکست در عرصه نظامی به شکست در عرصه فرهنگی منتهی نشود. در هنگامه تسلط اعراب بر ایران و حمایت سیاسی و مذهبی از زبان عربی هرگونه گرایش به سوی زبان فارسی بی شک رنگی سیاسی به خود می گیرد.

قرن چهارم در ایران اغلب به عنوان عصر زرین فرهنگ ایران شناخته می شود، در این دوره که گاهی آنرا "میان پرده ایرانی" نام نهاده اند، فضایی فراهم می آید تا نشانه های استقلال خواهی ایرانی هم در عرصه سیاسی بواسطه حکومت های محلی ایرانی و هم در عرصه ادبی در هیئت

شاهنامه فردوسی که سند درخشان پیوند فکری فرهنگ ایران باستان و ایران اسلامی است ظاهر شود. زبان فارسی با تجلی اش در آثار ادبی، در سیاستنامه‌ها، در کتب مذهبی و نیز کتابهای تاریخی و یا آثار اهل دیوان زمینه‌ای برای هویت‌یابی را فراهم می‌آورد. حوزه‌هایی چون عرفان به دلایلی که مجال ذکرش در این مقال نیست از همان آغاز استقلال‌طلبی ایرانی شاهد فارسی‌نویسی عیان‌تری است، در کتب مذهبی بواسطه نزدیکی به متون دینی کمتر، در کتب ادبی هم در شکل منشور و هم در شکل منظوم و در کتب تاریخی نیز بیش و کم و با افت و خیزهای خاص جریانی تنومند از فارسی‌نویس را همراهی می‌کند.

همین پیوستگی و حفظ زبان فارسی در مقابل سلطه اعراب زمینه‌ای شده است تا زبان فارسی مأمنی برای حفظ و حراست از هویت ایرانی شود. انتقال اندیشه ایران باستانی از مجرای متون اوستایی و کتب عصر ساسانی و دیگر آثار دوره پیش از اسلام به متون حماسی و شاهنامه‌های عصر اسلامی همچنین آثاری با مضامین اجتماعی همچون گلستان و بوستان سعدی که به زعم مسکوب‌گویی حامل اخلاقی‌متنی بر "مصلحت اجتماعی" اند و در نهایت آرام گرفتن این اندیشه در بطن تفکر عرفانی، گویی مسیری است که زبان فارسی هویت ایرانی را همراهی کرده و از گزند اضمحلال مصون داشته است.

دسته دوم از کسانی که به مقوله تداوم فرهنگی ایران پرداخته‌اند، فلسفه و اندیشه فلسفی را بستری برای انتقال روح ایران عصر باستان به ایران دوران اسلامی پنداشته‌اند. هرچند پژوهشها در این زمینه به هیچ عنوان از نظر حجم تبعات با پژوهشهایی که در زمینه نقش زبان فارسی در این امر انجام

شده قابل قیاس نیست، اما بواسطه محققینی چون هانری کربن به یکی اصلی ترین حوزه های پژوهش در تاریخ اندیشه و تاریخ فرهنگی ایران بدل گشته است.

کربن در بخشی از کتاب "فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی" در ضمن اشاره به فلسفه سهروردی

نکاتی چند در باب ارتباط فلسفه "فرزانگان باستانی" ایران با فلسفه دوره اسلامی می آورد. کربن بر

آنست که نظام فلسفی ای که شیخ اشراق بنا می نهد، پیوندی است میان اندیشه باستانی ایران و

اندیشه ابراهیمی. کربن می نویسد: "با توجه به اسناد هخامنشی موجود در کتاب مقدس... می دانیم

که ایران باستان برای همیشه با تقدیر سه شاخه آل ابراهیم (یهودیت، مسیحیت و اسلام) پیوند یافته

است. اما شیخ اشراق با توجه به نیت تجدید حکمت فرزانگان ایران باستان، پیوندی برقرار می کند

که با توجه به آن، اندیشه ایرانی - یا درست بگوییم اندیشه پیامبری ایرانی - از امت ابراهیم

جدایی ناپذیر می گردد" (کربن، ۱۳۶۹: ۸۹). کربن در واقع رشته پیوند میان دو دوره اصلی سیر

فلسفه در ایران را ترسیم می کند و "با تاکید بر آنچه *res iranica* یا "امر ایرانی" و تلقی ویژه آن

نامید به ویژه این تداوم را در قلمرو اندیشه فلسفی بررسی کرده است". (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۰)

پیوند و تداوم در اندیشه فلسفی در واقع پاسخی دیگر بر ماهیت تداوم فرهنگی ایران است، پاسخی

که نوعی خط سیر مشخص در ساحت اندیشه را از جهان بینی باستانی ایران به جهان بینی یونان

باستان و سپس جهان بینی اسلامی ترسیم می کند. این نگرش در آثار کربن خصوصاً در اثر

درخشان او "اسلام ایرانی" برجسته شده است اما می توان گفت به استثنای پژوهشهای او در این

زمینه و در راستای طرح تداوم فکری - فلسفی، هنوز در حوزه اندیشه فلسفی و تاریخ تحلیلی

اندیشه فلسفی در ایران نمی‌توان پژوهشی در خور را سراغ گرفت که بتواند تداوم فرهنگی ایران در ساخت فلسفی را تبیین کند و از این رو این حوزه نیازمند پژوهشهای پردامنه و ژرفتری خواهد بود.

در واقع سنتز اندیشه "ایران شهری" ایران باستان، اندیشه یونانی و تفکر اسلامی در عین گسست‌های بعضاً حاد معرفتی، نمودار تحول فکری عظیمی در ایران بوده است، تحول فکری ای که نه تنها در حوزه اندیشه فلسفی بلکه در قالب آثار ادبی نیز نشان‌هایی از آن را می‌توان دریافت. برخلاف سنت اندیشه غربی که پیوستگی‌های فکری و فرهنگی آن گویی با نوعی گسست از اندیشه پیشین جریان می‌یابد. در ایران گویی همواره حوزه‌های فرهنگی در هم مستحیل می‌شوند و تفکر ایرانی در عین حال که بخشی از هستی اندیشه‌ها را وا می‌نهد، ترکیبی بدیع را نیز عرضه می‌کند. استمرار اخلاق اوستایی و دین مزدیسنايي در شاهنامه فردوسی و ترکیب این اندیشه با تفکر اسلامی در اندیشه فردوسی یکی از درخشان‌ترین نمونه‌های این سنتز فکری است: پیوند اندیشه ثنویت محور و "دوبنی" اساطیر ایرانی و تفکر اسلامی هم در آثار ادبی و هم در تاریخ فلسفه اسلامی - ایرانی تنها از مجرای درک و دریافت مختصات تداوم فکری - فرهنگی ایران میسر است.

سومین حوزه‌ای که تداوم فرهنگی ایران در آن نمودار می‌شود، اندیشه سیاسی است. در این بخش تمامی صحبت من مبتنی است بر کتاب "خواجه نظام الملک" اثر جواد طباطبایی. در این کتاب نویسنده بر آن است که نمی‌توان تداوم فرهنگی در ایران را بدون التفات بر ماهیت اندیشه سیاسی در تاریخ ایران دریافت. طباطبایی می‌نویسد:

”... از نظر تداوم تاریخی و فرهنگی ایران زمین در کنار زبان و اندیشه فلسفی، اندیشه سیاسی

ایران شهری یکی از عمده ترین عوامل تداوم ایران زمین باید به شمار آید و تأملی درباره هویت تاریخی و فرهنگی ایرانیان جز از مجرای تحلیلی از تداوم اندیشه سیاسی ایران شهری امکان پذیر

نیست ... اندیشه سیاسی ایران شهری چون رشته ناپیدایی است که دو دوره بزرگ تاریخ دوران قدیم

ایران زمین را از دوره باستانی آن تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی به یکدیگر پیوند می زند.“ (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۷۱-۷۰)

اندیشه سیاسی ایران شهری یکی از مهمترین لایه های اندیشه ایران باستان را تشکیل می دهد و در

تمامی سطوح فکری از ادبیات گرفته تا فلسفه و تاریخ و دین می توان نشانه های این اندیشه را پی

گرفت. برای نمونه می توان به این نکته اشاره کرد که رساله هایی در زبان پهلوی تحت عنوان آیین

نامگ و یا نوشته هایی دیگر از دوره ساسانی تحت عنوان ”خوتای نامگ“ همگی در دوره

اسلامی از مجرای سیاست نامه ها و کتابهایی که تحت عنوان سیرالملوک شناخته شده استمرار

یافته اند. (همان ۷۵-۷۴)

در این جا بیش از این در باب اندیشه سیاسی و تداوم آن در دو دوره اصلی تاریخ فرهنگی ایران

بحث نمی کنیم. اینکه تفکر سیاسی در مجرای این تداوم دچار چه تغییر و تحولات و یا ”انحطاطی“

شد برای هدفی که در این نوشته مدنظر داریم فاقد اهمیت است. هر چند پژوهش در زمینه تداوم و

استمرار تفکر سیاسی حتی نسبت به پژوهش در حوزه فلسفی بسیار اندک است. اما در اینجا تنها در

مقام اشاره به آن پرداختیم.

نکته‌ای که در ارتباط با بحث تداوم فرهنگی در ایران از منظر فرهنگی و انسان‌شناختی حائز اهمیت است، توجه به نسبتی است که این تداوم را معنا بخشیده است. نسبت با "دیگری". اگر در معنایی کلی تاریخ و فرهنگ را به یکسان زاده مواجهه با دیگری بدانیم، در فرهنگ این امر به مثابه منبعی هویت‌بخش که مختصات و مرزهای معرفتی یک جامعه نسبت به جامعه‌ی دیگر را مشخص می‌کند و در تاریخ به مثابه نیرویی که موجودیت مردمانی را در نسبت با مردمان دیگر تعین می‌بخشد، محقق می‌گردد. در این معنا تداوم فرهنگی در ایران شاید بیش از هر کجا نیازمند آن است که در قالبی فرهنگی و انسان‌شناختی طرح شود.

نگارنده بر آنست که تداوم فرهنگی در ایران همیشه در قالب تداوم فرهنگ ایرانی و غلبه آن بر فرهنگ اقوام مهاجم طرح شده اگر همیشه هزیمت در عرصه نظامی را با استیلایی در ساحت فرهنگ پاسخ گفته‌ایم در یکصدسالی که به شکلی همه جانبه با مدرنیته مواجه شده‌ایم دیگر نمی‌توانیم نسبت فرهنگ خود با دیگری را بسان گذشته بنگریم، در این دوره با فرهنگی روبه‌رویییم که خصلتی جهانشمول یافته و فراگیری‌اش را با اتکا بر شالوده‌ای معرفتی عرضه کرده است. اگر پروژه روشنگری آنچنان که هابرماس بدان قائل است پروژه‌ای برای تمامی بشریت است و همه در آن گام می‌نهند و در آن سهیمند، دیگر نمی‌توان تداوم فرهنگی ایران را در همان قالب گذشته و تصویری که از خود و دیگری طرح می‌کرد دریابیم.

در این برهه نیازمند آنیم که فرهنگ و سنت ایرانی را در طرحی عام‌تر در نظر آوریم. نوع مواجهه و وسعت درک و دریافت فضای به تمامی بدیعی که فرهنگ ایرانی در دل آن قرار گرفته و خود

را ناگزیر از بازاندیشی در مؤلفه‌های هویتی خود می‌بیند، نه تنها در تاریخنگاری فرهنگی و هویتی ایرانیان تحول ایجاد می‌کند بلکه نوع نگرش آنها به گذشته و هر آنچه که سنت فرهنگی آنها را بر ساخته زیر و زبر می‌کند. تاریخ‌نگاری فرهنگی در ایران از سویی نیازمند تأمل دوباره در اصلی‌ترین شاخصه‌اش یعنی تداوم فرهنگی است و از سوی دیگر نیازمند آن است تا فارغ از کلیشه‌های معرفتی رایج نسبت یکسره متفاوتی را که جهان جدید با فرهنگ ایرانی برقرار ساخته است را درک کند.

گسست‌ها، پیوندها و هر آنچه ماهیت فرهنگ و سنت ایرانی را با جهان مدرن تعیین می‌کند می‌باید معرفت‌شناسی فرهنگ ایرانی و تشخیص‌اش در نسبت با مدرنیته را در نظر آورد. بودلر در جایی گفته است: "...برده شهید زمان نباشید". این امر در تاریخ‌نویسی فرهنگ ایرانی و در پیرامان عام "سنت و مدرنیته" بیش از هر جای دیگر معنا می‌یابد.